



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و نود و دوم





خانم فرزانه از کرج



با سلام خدمت پدر معنوی و مهربانم آقای شهبازی و همه یاران گنج حضور، خدا قوت، فرزانه هستم از کرج. بررسی غزل ۲۰۱ دیوان شمس مولانا که در برنامه ۱۰۰۶ تفسیر شد و همچنین تطبیق آن با وضعیت خودم .

شب رفت و هم تمام نشد ماجرای ما
ناچار، گفتنی ست تمامی ماجرا

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱

والله ز دَوْرِ اَدم، تا روزِ رستخیز
کوته نگشت و، هم نشود این درازنا

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱

اگرچه در مسیر درست قرار گرفتی و روی خودت کار می‌کنی و هم چنان در راه رسیدن و وصل شدن به
زندگی تلاش می‌کنی، گاهی ندایی در گوش جانت می‌گوید: آفرین! تو توانستی که همانیدگی‌هایت را
بشناسی و رها کنی، راه درست همین است.

خیلی خوشحالی، حضور را شناختی، راه رسیدن و وصل شدن به زندگی را پیدا کردی و هر روز روی خودت کار می‌کنی و مراقب افکارت هستی، اما این نوع بینش نباید سبب شود فکر کنی دیگر تمام شد، پس من شناسایی‌ها را انجام دادم، خودم و دیگران را بخشیدم، به صلح درونی با خودم و دیگران رسیدم، فضای خانواده‌ام پر از عشق و آرامش و شادی شده، در روابطم با دیگران هم توانستم به صلح و بی‌قضاوتی برسم، پس کار تمام شد! و تا اینجا کافی هست و نیازی نیست که ادامه بدهم.

نه واقعاً اینگونه نیست! مولانا می‌گوید این تازه آغاز راه است، صدر را بگذار صدر توست راه و این راه تا رسیدن به وصال، تا آخرین ثانیه‌های عمری که خداوند به تو داده ادامه دارد .

این اتفاقات خوبی هم که برای افتاده، نتیجه ارتعاش عشق و زندگی است که از طریق برنامه گنج حضور و آقای شهبازی و دوستان به تو رسیده، خودت را گم مکن و یاوه مکوش، هم چنان مراقب و بیدار باش.

گر مراقبِ باشی و بیدار تو
بینی هر دم پاسخِ کردار تو

چون مراقبِ باشی و گیری رَسَن
حاجت نآید قیامت آمدن

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بین ۲۴۶۰ و ۲۴۶۱

هنوز در خودم لایه‌های من ذهنی را می‌بینم، هنوز هم موش در انبارم حفره می‌زند و گندم جمع آمده
حضورم را می‌دزدد. هنوز خودم را می‌بینم که چگونه در دام قرین گرفتار می‌شوم و دردهای گذشته در من
بالا می‌آید.

در تگ جو هست سرگین ای فتی
گرچه جو صافی نماید مر تو را
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

هنوز هم سرگین دردها را در جویم می بینم، می بینم که این گنداب را خوب پاک نکردم تا آب زلال زندگی
در آن جاری شود در حالیکه چنین به نظر می آید که آب صاف است، پس راه دراز است و این تعهد قوی
می خواهد .

به خود می گویم، فرزانه، فضا را باز کن، دردهایت را ببین، از قرین هایت که باعث بالا آمدن من ذهنی ات
می شوند پرهیز کن، و حتی اگر نتوانستی، مدام به خود یادآوری کن و با خودت زمزمه کن.

لیک حاضر باش در خود، ای فتی
تا به خانه او بیابد مر تو را

ورنه خلعت را برد او باز پس
که نیابیدم به خانه هیچ کس

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۴ و ۱۶۴۳

و همچنین:

در طلب زن دایماً تو هردو دست
که طلب در راه، نیکو رهبر است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۷۹

و همچنین سعی کن این گفت زبان را کمتر کنی، از سخن‌های بیهوده پرهیز کن، هر گاه که احساس
شادی بی سبب می‌کنی آن را از من ذهنی خودت و دیگران پنهان کن، زیرا بسیار تجربه کرده‌ای که
چگونه آنرا از تو می‌دزدند، پس بسیار مراقب قرین‌هایت باش خصوصاً خرس من ذهنی خودت.

بر تُرک، ظنِّ بد مبر و مُتهم مکن
مستیز همچو هندو، بشتاب همراها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱

ماجرای تو در این دنیا تمامی ندارد، قصه زنده شدن به زندگی و اینکه خداوند در تو به خودش زنده شود، کاری است الی الابد، در این راه هرگز توقف نکن چون باعث هلاکت تو می شود، به ستاری خداوند و هدایت او شک نکن، زیرا شک از من ذهنی می آید و بدان که این ماجرای زنده شدن به زندگی در این دنیا در واقع توسط خود زندگی ممکن می شود، کافی است که قدم اول را درست برداری و بگذاری که قدم بعدی را زندگی برایت بردارد و قدم های بعدی و بعدی. پس بی قضاوت باش و تسلیم، چون اوست که جنس خودش را جذب می کند.

با ذهنت کوشش مکن، تنها جاری باش، تنها موازی باش با زندگی، کن فکان خداوند را با آغوش باز
بپذیر تا او تو را به سر صدر نشاند. خاموش باش و در سکوت گوش جان را به ندای زندگی بسپار، تنها
در راه باقی بمان، و یقین بدان که در دستان پر مهر او هستی .

ای دهندهٔ قوت و تمکین و ثبات
خلق را زین بی ثباتی ده نجات
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۷

در پناه حق، شاد باشید.
—خانم فرزانه از کرج



خانم زهرا از خمین



سلام خدمت آقای شهبازی عزیزم و دوستان گنج حضوری عزیزم

برداشتی از داستان دلک

باز رَوُ تا قصهٔ آن دلّی گول
که بلا بر خویش آورد از فضول
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۸

داستان دلک همین امروز که در حال کار کردن روی خودم هستم در من در حال جریان هست
و این دلک بودن من از سیمای زندگی من مشخص است.

گفت حق: سِیماهُمُ فی وَجْهِهِمْ
ز آن که غمازست سیما و منم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۵

«باطن اشخاص از ظاهر و رخسارشان نمایان است، زیرا چهره اشخاص خبر دهنده و آشکارکننده است.»

من چنان شتاب و عجله‌ای در رسیدن به حضور و دیدن برنامه گنج حضور دارم که تشویش به جان همسر و فرزندانم انداختم، من ذهنی به من می‌گه تا ظهر که همسر و بچه‌ها نیستند باید ابیات دو برنامه را بخوانم یا وقتی که آقای شهبازی در برنامه‌ای ابیات جدیدی می‌خوانند که برایم غریبه هست می‌ترسم از اینکه معنی بیت را متوجه نشوم، با اینکه بعد از اتمام برنامه با چند بار تکرار متوجه معنی بیت می‌شوم.

من از همسر و بچه‌هام مانع ساختم در ذهنم در برابر تماشای برنامه و این باعث شده آنها روز به روز بیشتر احساس نارضایتی کنند. دوستانی که با همسرشون با برنامه تماس می‌گیرند من خودم را با آنها و همسرم را با همسرشون مقایسه می‌کنم و در من حس مقایسه و حسادت و حسرت نقش می‌شه.

من ذهنی می‌گه چه خوب که این هفته همسرم در ماموریت هست و من وقت بیشتری واسه تکرار ابیات دارم و اگر من از این حرف من ذهنیم خوشحال بشوم شراب مرگ به خودم دادم که مولانا می‌فرمایند:

خمار دردسرت از شراب مرگ شناس
مده شراب بنفشه، بهل شراب انار
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۳۴

خاص و عام شهر را دل شد ز دست؟!
تا چه تشویش و بلا حادث شده ست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۷

که زده دلک به سیران درشت
چند اسپه تازی اندر راه کشت
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۱۹

جمع گشته بر سرای شاه، خلق
تا چرا آمد چنین اشتاب دلّی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۲۰

از شتاب او و فحش اجتهاد
غلغل و تشویش در ترمّد فتاد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۲۱

مثال‌های فحش اجتهاد من:

روزهای قبل از چهارشنبه در حال برنامه ریزی هستم که موقع برنامه گنج حضور کاری نداشته باشم و اینها تدبیرهای من ذهنی هست که باید پرهیز کنم، از قضا روزهای چهارشنبه مرتب بی‌مراد می‌شم و کارهایی برام پیش میاد که نتونم درست و کامل برنامه رو بینم و من ذهنیم عصبانی میشه.

شب چهارشنبه من ذهنیم می‌گه خدا کنه همسرم فردا زودتر بره سر کار تا من بتونم برنامه رو از اولش بینم یعنی من از همسرم مانع ساختم چون بارها او را مانع دیدم و ساختم. وقتی یک لحظه کاری پیش میاد وسط برنامه و مجبورم اون کار را انجام بدهم، اما نمیتونم در حال انجام اون کار خودم را در حضور نگه دارم و همه حواسم پیش دیدن برنامه هست یعنی من با برنامه هم هویت هستم و حرص داره منو میکشه به سمت برنامه، این شهوت کاذب هست:

شهوت کاذب شتابد در طعام
خوفِ فَوْتِ ذوق، هست آن خود سقام

اشتها صادق بود، تأخیر به
تا گواریده شود آن بی گره
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۷ و ۲۵۸۶

نیاز من به برنامه، میل و اشتهای صادق وجود اصلی من هست، اما با فضاگشایی نه با شتاب و عجله.
این‌ها تشویش‌هایی هستند که با فحشِ اجتهاد به جان خودم انداختم.

مثال دیگه‌ای از فحش اجتهاد من: وقتی وسط برنامه دخترم با من حرف می‌زنه و من در خودم خشم می‌بینم که چرا دخترم درک نمی‌کنه و وسط برنامه‌ای که برام مهمه حرف‌های بی‌اهمیت می‌زنه؛ یا وقتی تلفن زنگ می‌خوره و من مضطرب میشم که کسی که زنگ زده زودتر قطع کنه تا من ادامه برنامه رو ببینم:

آن ادب که باشد از بهر خدا
اندر آن مُستعجلی نبود روا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۳

آقای شهبازی فرمودند سیران درشت یعنی عمل با ایجاد درد، مانع، مساله و دشمن. که من همه رو با شتاب من ذهنی ایجاد کردم و اسب تازی سرمایه اصلی من که برکت این لحظه هست را با این شتاب از دست دادم بارها و بارها.

سیران درشت را در افکار من ذهنیم می بینم که میگه: همانیدگی همسرم با باورهای سیاسی و مذهبی اش مانع راه معنوی منه، همسرم با اخبار دیدن های مداومش منو از حضور درمیاره، پسر سرپال های خشن می بینم و منو از حضور درمیاره، دخترم مرتب غر می زنه و غرغره های اون منو از حضور درمیاره... و دلک من مرتب ناامید میشه و میگه من توان عبور از این موانع را ندارم:

من شتابیدم بر تو بهر آن
تا بگویم که ندارم آن توان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۳

آره راست می‌گه دل‌ک من واقعاً توان عبور نداره و من نباید بهش دلخوش باشم که بتونم با ترفندهای
دل‌کم از این موانع عبور کنم من نباید به راه حل‌های من ذهنیم امید داشته باشم:

این چنین چستی نیاید از چو من
باری، این اومید را بر من متن

گفت شه: لعنت بر این زودیت باد
که دو صد تشویش در شهر اوفتاد

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۴ و ۲۵۴۵

من با عجله ذهنم در رسیدن به حضور تشویش به خانواده‌ام انداختم. عبور از ذهن حيله و دست و پا زدن ذهنی نمی‌خواهد، پر پرواز می‌خواهد و تنها پر ما فضاگشایی ست یعنی اجتهاد گرم:

به پر عشق پیر بر هوا و بر گردون
چو آفتاب منزّه ز جمله مرکب‌ها
—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۲

تنها راه عبور از صدای مجری اخبار که دائماً در خانه ما پخش می‌شود، تنها راه عبور از غرغره‌های دخترم و تنها راه عبور از صدای سریال‌های خشن پسر، تنها راه عبور از ماجرای صدای تلفن‌های همسر با همکارانش که بحث‌های سیاسی و مذهبی هست فقط فضاگشاییه، من باید همه تلاشم بکنم که دائماً در این لحظه در خودم حاضر باشم و از همه قضاوت‌های ذهنم پرهیز کنم.

وقتی من ذهنی در گوشم وز وز می کند: که آخر این نماز همسرم چه فایده دارد وقتی او این همه عیب دارد؟ وقتی او را به خاطر معایبش کوچک می بینم یعنی لاف شیخی من، وقتی می بینم رابطه من با فرزندانم بهتر از رابطه همسرم با بچه هاست و شراب مرگ به خودم می دهم این لاف شیخی من است، این لاف شیخی من است که فکر می کنم به خاطر فضاگشایی من است که من از همسرم بهتر شده ام، وقتی اطرافیانم بحث پول و سرمایه گذاری می کنند و من در ذهنم آنها را نادان و خودم را دانا می دانم این لاف شیخی من است:

لاف شیخی در جهان انداخته
خویشتن را بایزیدی ساخته
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۴۸

این یعنی درون من پر از ولوله‌های من‌ذهنی‌ست که مثلاً روی خودم کار می‌کنم تا به خدا زنده بشوم:

خانه داماد، پر آشوب و شر
قوم دختر را نبوده زین خبر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۵۰

اما مولانا می‌فرمایند:

در دل سالک اگر هست آن رُموز
رمزدائی نیست سالک را هنوز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۵

و آقای شهبازی می‌گه رمز سکوت؛ و هر ولوله‌ای در درون من نشانه‌ی این هست که من رمزدان این راه نیستم؛ و خداوند بارها در طول این دو سال کار کردن روی خودم می‌خواست مرا از این شتاب باخبر کند، چون او آگاه بود اگر با این شتاب ذهنی پیش بروم حتماً صدمات و دردهای بیشتری به من خواهد رسید، بارها در اتفاقات و افکار این خطر به من گوشزد شده بود و من ذهنی در این افکار و اتفاقات انرژی زنده، زندگی‌ام را در این لحظه کشته بود :

که دل شه با غم و پرهیز بود
ز آن که خوارمشاه بس خون‌ریز بود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۳۷

بس شهان آن طرف را کشته بود
یا به حيله، یا به سطوت آن عنود

این شه ترمذ ازو در وهم بود
وز فن دلّک، خود آن وهمش فزود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۳۸ و ۲۵۳۹

من ذهنی به من می‌گه درس کار کردن با بچه ها را بگذارم زمانی که همسر من خونه هست انجام بدم، یا تمیزکاری یا هر کار دیگه‌ای دارم را بگذارم زمان‌هایی که همسر من هست انجام بدم و بعد اگر هم یه زمانی جلوی همسر من ابیات را حفظ کنم همسر من دیگه طبق سبب سازی من نباید مخالفتی داشته باشه:

ز آب و روغن، کهنه را نو می کند
او به مسخرگی برون شو می کند

یعنی این کارهای من مسخرگی هست برای بیرون رفتن از ذهن و از مخالفت همسرم، با ترفندهای من
ذهنی که خودش این موانع را ساخته.

غمْد را بنمود و پنهان کرد تیغ
باید افشردن مر او را بی دریغ
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۲ و ۲۵۶۱

من حيله‌هاى ذهنم را نشان مى‌دهم و شمشير حضورم را پنهان مى‌کنم در حالى که بايد در هر لحظه با شمشير حضورم دست و پاى ذهنم را از زندگى ام قطع کنم و زندگى با اتفاقات مرا تحت فشار مى‌گذارد تا حضورم را نشان دهم:

پسته را يا جوز را تا نشکني
نى نمايد دل، نه بدهد روغنى
-مولوى، مثنوى، دفتر ششم، بيت ۲۵۶۳

اما عقل کل را نمى‌توانم فريب دهم و بگم دارم روى خودم کار مى‌کنم و کن فکان با توجه به ارتعاش مرکز من اتفاق خواهد افتاد:

مشنو این دفع وی و فرهنگ او
درنگر در ارتعاش و رنگ او
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۶۴

وقتی با خودم فکر میکنم دارم روی خودم کار می‌کنم اما در درونم به تمام رفتارهای اعضای خانواده
قضاوت و مقاومت و شکایت دارم، چه فایده از لاف شیخی در درونم؟؟؟

من با اینکه خودم را آدم معنوی می‌دانم همچنان باید در زندان ذهن بمانم و با حيله‌های ذهن از این
زندان رهایی نخواهم داشت:

من با اینکه خودم را آدم معنوی می‌دانم همچنان باید در زندان ذهن بمانم و با حیل‌های ذهن از این زندان رهایی نخواهم داشت:

گفت: دلک را سوی زندان برید
چاپلوس و زرق او را کم خرید
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۲

در ذهن ما را با انواع دردهای حسادت و رنج شکنجه می دهند درحالی که شکم ما از غذای اصلی که نور خداست خالی ست و باید در هر شکنجه فضاگشایی کنیم تا هشیاری ما اندک اندک آزاد شود:

می زنیْدش چون دُهل اشکم تهی
تا دهل وار او دهدمان آگهی

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۳

در من ذهنی ما انواع و اقسام باورها و دانش‌ها وجود دارد و هر بانگی که در این لحظه از من ذهنی می‌شنوم اگر فضاگشایی کنم آن بانگ مرا از عقل کل آگاه می‌کند:

تَرّ و خشک و پُرّ و تی باشد دُهل
بانگ او آگه کند ما را ز کل
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۴

در دوره‌های آقای سعید قویدل، من از طریق دوره‌های ایشان با این آموزه‌ها و گنج حضور و آقای شهبازی آشنا شدم. ایشان یه جمله از یکی از بزرگان گفتند که -شیطان دروغ‌گوست و ما می‌دانیم نفس و شیطان هر دو یک تن بوده‌اند، پس هر حرفی که من ذهنی به ما می‌زنه و به ما

اضطراب میده دروغه چون «دل نیارآمد به گفتار دروغ» و اگر همون لحظه فضاگشایی کنیم، صدق بافروغ
آرامشی به جان ما خواهد ریخت:

چون طمأنینست صدق با فروغ
دل، نیارآمد به گفتار دروغ
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۶

چون تو می بینی که نیکی می کنی
بر حیات و راحتی بر می زنی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۸۷

چونکه تقصیر و فساد می رود
آن حیات و ذوق، پنهان می شود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۸۸

وقتی در حال تکرار ابیات هستم من ذهنی می‌گه الان همسر من ناراحت و ذهنم منو می‌ترسونه، من نباید از این حرف من ذهنی بترسم و از روی ترس عملی انجام بدم باید فضاگشایی کنم تا ذهنم را خفه (خاموش) کنم و این ذهن باز هم راهکار میده که پاشو چای و میوه بیار که همسر حرفی نزنه یا راهکارهای دیگه؛ یادت باشه همش دروغه:

نی قلاوزست و، نی ره داند او
یوسفا کم رو سوی آن گرگ خو
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۸

همه حرف‌هایش دروغه:

کذب، چون خَس باشد و دل چون دهان
خَس نگردد در دهان هرگز نهان

تا در او باشد زبانی می‌زند
تا بدانش از دهان بیرون کند

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۷۸ و ۲۵۷۷

اگر به راهکارهای ذهنت گوش کردی و طبق ترس‌ات عمل کردی پس تو این خس را در دهانت نگه داشتی ولی خس در دهان باقی نخواهد ماند و مرتب ذهنت تو را خواهد ترساند، تا بالاخره یه جایی کمر همت ببندی و این خس را با فضاگشایی بیرون بیندازی:

ما پس این خس را زنیم اکنون لگد
تا دهان و چشم از این خس وارهد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۰

پس هر حرفی که ذهن در هر اتفاقی می‌زند فقط یک منظور دارد آن هم این است که فضا را باز کن تا من بروم، من ماندنی نیستم، اما ما با ترسیدن و طبق ذهن عمل کردن، راه رفتن و محو شدن را بر آن مشکل می‌بندیم:

دهان گشاید تن تا بگویدت رفتم
طیب آید و بندد بر او ره گفتار
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۳۴

من شجاعت روبرویی با ترسم را مدت‌ها نداشتم و مرتب مثل دلک از زندگی کتک می‌خوردم، در اتفاقات مختلف همسرم با دیدن گنج حضور مخالفت کرد، مسخره‌ام کرد و در جمع تحقیرم کرد و روز به روز محدودترم کرد، همه اینها کار زندگی بود و می‌خواست کمکم کند، اما من همون موقع فضاگشایی می‌کردم و واکنش نشان نمی‌دادم اما بعدش می‌ترسیدم که نکنه همسرم باز هم مخالفت کنه و چون می‌ترسیدم درس زندگی را کامل نمی‌گرفتم و زندگی چالش‌های بیشتری پیش می‌آورد:

تو پی دفع بلایم می‌زنی
تا بینی رخنه را، بندش کنی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۸

تا از آن رخنه برون نآید بلا
غیر آن، رخنه بسی دارد قضا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۹

چاره اتفاق و دردهای ما انقباض و حیله‌های ذهنی نیست، مثلاً چاره‌ی من در مخالفت‌های همسرم ترس و پنهان کاری نبود، بلکه فقط فضاگشایی بود تا از فضای گشوده شده احسان خدا بیاید و مشکل من را بشوید و محو کند برای همیشه:

چاره دفع بلا نبود ستم
چاره احسان باشد وعفو کرم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۰

در هر اتفاقی ناآرام کردن وجود من ستم به خودم هست. هیچ اتفاقی بی دلیل نیست، در هر اتفاقی که خدا پیش می آورد، راه خلاصی ما از مشکلات و آزادی ما از من ذهنی نهفته است:

نیست باطل هر چه یزدان آفرید
از غضب، و زِ حلم، و زِ نصیح و مکید

خیر مطلق نیست زینها هیچ چیز
شر مطلق نیست زینها هیچ نیز
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۸ و ۲۵۹۷

اگر پیغام اتفاق را با فضاگشایی بگیریم از اتفاق نفع و بهره گرفتیم و اگر منقبض شویم و با من ذهنی عمل کنیم ضرر اتفاق به ما خواهد رسید؛ پس یادگیری علم مولانایی یعنی دیدن برنامه گنج حضور و یادگیری فضاگشایی همیشگی برای همین واجب است برای ما:

نفع و ضرر هر یکی از مَوَضع است
علم ازین رو واجب است و نافع است
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۹

مخالفت‌های همسرم واقعاً سکوی پرواز من بود چون بعد از آخرین اتفاق سطح آگاهی من بسیار بالاتر رفت و من بهتر فکرها و ترس‌های خودم را در این مورد دیدم و خودم را از این ترس‌ها و فکرها جدا کردم:

ای بسا زَجری که بر مسکین رود
در ثواب از نان و حلوا به بود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۰۰

زآنکه حلوا بیِ آوانِ، صفرا کند
سیلِش از خبثِ مستنقا کند

سیلی در وقت، بر مسکین بزن
که رهاند آتش از گردن زدن
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۰۲ و ۲۶۰۱

من بارها و بارها با حيله‌هاى ذهنم سعى كردم با مخالفت‌هاى همسرم بسازم، اما اين مرهم كردن
زخم‌هاى چركين بود كه چركش ترس‌هاىي بود كه در وجود خودم داشتم و هر روز اين چرك را
مستحكم تر مى كردم، اين زخم را بايد زندگى بشكافد و درمان كند :

شَقّ بايد ريش را، مرهم كنى
چرك را در ريش، مستحكم كنى
-مولوى، مثنوى، دفتر ششم، بيت ۲۶۰۵

پیامبر ما را از خلوت گزینی منع کرده چون اتفاقات و اطرافیان ما هستند که ما را از خواب ذهن بیدار می کنند و ما را به هشیاری نظر آگاه می کنند:

بهر این کرده ست منع، آن باشکوه
از ترهب، وز شدن خلوت به کوه

تا نگردد فوت این نوع التقا
کآن نظر بختست و، اکسیر بقا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۱ و ۲۶۲۰

زمانی که فضا به مقدار زیاد در ما باز بشود و زنده شویم عذر و حجت اطرافیان از ما برداشته خواهد شد:

که چو ما او را به خود افراشتیم
عذر و حجت از میان برداشتیم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۵

و در هر اتفاقی این بیت را فراموش نمی‌کنم:

زند آتش در این بیشه که بگریزند نخجیران
ز آتش هر که نگریزد چو ابراهیم ما باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۷

و در پایان تشکر می‌کنم از آقای شهبازی عزیزم و آقای سعید قویدل که من با شرکت در دوره‌های ایشان با این آموزه‌ها و گنج حضور و آقای شهبازی آشنا شدم. 🙏

آن دلت را خدای نرم کند
این دعای خوش است آمین کن
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۰

زهرا از خمین
-برداشتی از داستان دلک



خانم دیبا از کرج



به نام خدا

فراموشی و ناسپاسی خداوند گناه است.

از خودم می‌پرسم آیا قدر نعمت‌هایی که خدا داده مثل سلامتی، خانه و خانواده، آموزش گنج حضور و دستیابی به فضای گشوده و استفاده از خرد الهی را می‌دانم؟

آیا می‌دانم که من ذهنی با حيله‌هایش هوشیاریم را در دام شکایت، ملامت، غیبت، قضاوت، دروغ، کینه، مقایسه و خود کم‌بینی می‌اندازد و مرا به خواب می‌برد آنگاه خودش که بزرگترین دشمن من است می‌آید و لباس حضورم را می‌دزد.

ما انسانها فراموش کردیم که از جنس خداییم و تنها با سپاسگزاری و فضاگشایی می توانیم به دل انسان های زنده به حضور مثل مولانا راه یابیم و شادی بی سبب و آرامش را تجربه کنیم.

ناسپاسی و فراموشی تو
یاد نآورد آن عسل نوشی تو

لاجرم آن راه، بر تو بسته شد
چون دل اهل دل، از تو خسته شد
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۱ و ۳۱۰

اگر ما بدانیم که دزد می آید و دلق و وسایل خانه را می برد آیا باز هم می خوابیم؟

خواب چون در می رمد از بیمِ دلق
خوابِ نسیانِ کی بود با بیمِ حلق؟

لا تُؤَاخِذْ اَنْ نَّسِيْنَا، شد گواه
که بود نسیان به وجهی هم گناه

ز آنکه استکمال تعظیم او نکرد
ورنه نسیان در نیاوردی نبرد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۲ تا ۴۱۰۰

از قرآن کریم، سوره بقره - ۲، آیه ۲۸۶ داریم:

«...رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا...»

«...ای پروردگار ما، اگر فراموش کرده‌ایم یا خطایی کرده‌ایم، ما را بازخواست مکن...»

این آیه به ما می‌گوید که فراموشی خداوند، غفلت و گناه است، چرا؟ برای این که ما تعظیم، فضاگشایی و تسلیم را کامل نکردیم. وقتی تسلیم ما کامل نیست پس خدا هم که رحمت اندر رحمت است نمی‌تواند رحمتش را در زندگی ما کامل کند.

فراموشی خداوند از کوری و دید غلط من ذهنی می آید تا وقتی که بر حسب همانیدگیها و بیشتر کردنشان می بینم روزن دلم بسته می شود و در غفلت و ناسپاسی می مانم و خدا را فراموش می کنم مولانا می فرماید:

ز نا سپاسی ما بسته است روزن دل
خدای گفت: که انسان لربه لکنود
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۱۴

از قرآن کریم سوره عادیات آیه ۱۱

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ»

که انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است. خدایا از ناسپاسی‌هایم توبه می‌کنم انشالله که بعد از این با دید خروّب من ذهنی زندگیم را خراب نکنم.

خدایا سپاسگزارم که از مولانا آموختم هر چقدر فضا باز کنم زندگی که رحمت اندر رحمت است به من کمک می کند تا زندگیِ سامان یابد و دیگر نسیان هم به من حمله نمی کند.

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر
بر یکی رحمت فرو ما ای پسر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

زآنکه استکمال تعظیم او نکرد
ورنه نسیان در نیاوردی نبرد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۲

ناسپاسی و فراموشی تو
یاد نآورد آن عسل نوشی تو
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۰

لاجرم آن راه، بر تو بسته شد
چون دل اهل دل، از تو خسته شد
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۱

زودشان دریاب و استغفار کن
همچو ابری گریه‌های زار کن
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۲

خدایا سپاسگزارم
شاد باشید 🙏❤️
دیبا از کرج



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com